

## موقعتیت دعوی جعل از نظر قوانین موضوعه

مقررات راجع بدعوی جعل مانند سایر مقررات از اول با وضع قوانین دادگستری بوجود آمده و مانند آنها دچار تطور گردیده و بوضع فعلی درآمده است حالا میخواهیم بدانیم که در این موقعتیت دعوی جعل را در چه مرحله و در کدام جلسه میتوان اظهار نمود .

قانون قدیمی آئین دادرسی مدنی بعنوان (قانون اصول تشکیلات عدلیه) مصوبه نوزدهم ذیقعدہ ۱۳۲۹ قمری در ماده ۳۴۳ چنین میگوید « ادعای جعلیت اسناد را در کلیه احوال محاکمه میتوان نمود و طرفی که میخواهد ادعای جعلیت کند باید اعلام نامه مخصوص در این باب بمحکمه بدهد هر گاه در حین جلسه این اظهار بشود در صورت مجلس محکمه قید و بامضای اظهارکننده میرسد . »

احوال محاکمه در معنی نامحدود و اعم شامل دادگاه نخستین و پژوهش میباشد در اینصورت برابر این ماده هم در دادگاه شهرستان و هم در دادگاه استان دعوی جعل پذیرفته میشود و در معنی محدود و اخص فقط شامل دادگاه نخستین بوده و از این مرحله تجاوز نخواهد نمود و شاید مقنن بهمین جهت از عبارت (کلیه مراحل) به (احوال محاکمه) قناعت نموده با این تعبیر حال محاکمه را با مرحله آن فرق گذاشته است .

اگر ماده ۳۷۹ استثنائی آئین دادرسی مدنی مصوبه ۳۱۸/۶/۲۵ وجود نداشت تردید در احوال محاکمه و تعدی آن از مرحله نخستین غیر موجه مینمود ولی با وجود صراحت این ماده که میگوید « ادعای جعلیت اسناد را در تمام مراحل نخستین و پژوهش میتوان نمود . . » نه اینکه اصل تردید را ممکن میسازد بلکه عدم تردید را در امکان ادعای جعل در همه مراحل و تعدی آنرا بمرحله بالاتر علاوه از مرحله نخستین مسلم داشته است . اگر چه این ماده در صورت اصلاحی خود دعوی جعل را تنها بمرحله نخستین اختصاص داده ولی در عین حال در دو مورد :

۱ - موقعیکه سند در مرحله پژوهش ابراز شده .

۲ - موقعیکه مدعی جعل رونوشت یا اصل سند را در مرحله نخستین ندیده باشد استثناء قائل و دعوی جعل را در مرحله پژوهش نیز پذیرفته است .

علت استثنائی بودن ماده ۳۷۹ مخالفت آن با اصل کلی دادرسی معروف است که در همین قانون دادرسی مدنی در ماده ۵۰۸ و در آئین دادرسی مدنی بنام اصول تشکیلات عدلیه در ماده ۵۰۶ و در آئین دادرسی مدنی بنام اصول محاکمات آزمایش در ماده ۳۰۰ اینطور بیان شده است « ممکن نیست که در رسیدگی پژوهش ادعای جدیدی نمود یعنی ادعائی غیر از آنچه در مرحله نخستین شده است . »

## موقعیت دعوی جعل از نظر قوانین موضوعه

این معنی در تمامی مواد بالا تقریباً بیک عبارت بیان گردیده و طبعاً هم رسیدگی بآنچه در مرحله نخستین مطرح نگردیده در مرحله پژوهش بمعنی بنظر میرسد - زیرا پژوهش یعنی کاوش در مطلبی که قبلاً طرح و لااقل یک مرتبه رسیدگی شده باشد اظهار جعل هم چون در قانون دعوی تلقی و در همه جا از آن بعنوان دعوی جعل یاد شده بنابراین بدون طرح آن در دادگاه شهرستان در دادگاه استان مستقیماً قابل طرح نخواهد بود .

از مراتب معروض این نتیجه قطعی است که ما در تحلیل و تجزیه موضوع با دو مسئله روبرو هستیم :

یکی اینکه در چه مرحله میتوان ادعای جعلیت نمود دیگری اینکه در کدام جلسه آن مرحله این ادعا باید بعمل آید .

حل مسئله اول تصور میکنم منوط بر این باشد که ادعای جعلیت را باید دعوی تلقی نمود یا جزء اعتراضات اطراف دعوی مانند انکار و تکذیب یا ابراد بصلاحیت دادگاه وغیره زیرا اگر آنرا دعوی تلقی کنیم حتمی است که اگر در مرحله نخستین بسند ارزی دعوی جعلیت نشد در مرحله پژوهش بنا بر اصول کلی مندرج در مواد ۵۰۸ - ۵۰۶ - ۳۰۰ - قوانین دادرسی رسیدگی بدعوی جدید غیر ممکن است و برای حل این مشکل باید دید تعریف دعوی چیست ؟

در قوانین ما (دعوی) تعریف نشده ولی در عرف حقوق اسلامی مدعی کسی است که خلاف اصل را ادعا نماید در اینصورت دعوی بیانی است که برخلاف اصل اظهار شده است حالا به بینیم خود اصل چیست ؟

اصل و اصول عنوان یکمده فرضیه های حقوقی هستند که موافق منطق فطرت بوجود آمده و به خودی خود ثابت و محرز و مسلم میباشند مانند اصل برائت - اصل عدم و غیره این اصول در حقوق مانند علوم متعارفه و ریاضیات برسم بدیهیات شناخته شده اند و احتیاج باثبات ندارند ؛ منطق فطرت چنین حکم میکند که هیچ ذمه ای مشغول نباشد مدیونیت و اشتغال ذمه خلاف این اصل بوده و اثبات آن بعهده مدعی است از این نکته نباید صرف نظر کرد که منطق فطرت در همه جا دست نخورده ثابت و برقرار نمانده در بعضی مواقع بوسیله قانون گذار از نظر اجتماعی یا نظریات دیگر منحرف و خلاف آن بجای اصل قبول گردیده است مانند اعسار و افلاس زیرا منطق فطرت میگوید « ما من مولود الا و قد یولد علی الفسرة » هر بچه ای که بدنیا می آید لخت و عریان مفلس و ناچیز و نادر است بعداً ایسار بر او عارض میشود ولی مقنن ایسار را بجای اعسار اصل قبول و بهمین جهت حکم اثبات را بر مدعی اعسار بار کرده است .

حالا برمی گردیم به (جعل) اگر جعل را دعوی تلقی کنیم قبول کرده ایم که مدعی جعل اظهاری که میکند خلاف اصل است یعنی قبول کرده ایم که اصل در اسناد صحت و درستی است در صورتیکه برابر ماده ۳۷۶ هر سندی که ابراز میشود قابل تکذیب میباشد و در صورت تکذیب اثبات صحت بعهده مدعی و ابراز کننده است یعنی اصل در اسناد عدم صحت است این اصل عدم صحت در ماده ۳۷۶ آئین دادرسی مدنی نامبرده و در تمام آئین دادرسیهای مدنی گذشته قبول و اثبات صحت سند بعهده مدعی (خواهان) گذاشته شده است .

## موقعیت دعوی جعل از نظر قوانین موضوعه

این اصل (عدم صحت در اسناد) از اصل برائت منتزع شده برای اینکه اگر اصل صحت را در اسناد قبول کنیم در نتیجه با اصل برائت مخالفت کرده‌ایم زیرا وقتی که صحت سند طبق منطبق فطرت ثابت و معزز گردید اشتغال ذمه در نتیجه صحت سند معزز و ثابت است و چون اشتغال ذمه خلاف اصل برائت است طبعاً در اسناد هم اصل باید عدم صحت باشد مگر اینکه مدعی صحت آنرا مدلل و معزز بدارد این نکته طبعاً عربی معروف قدیمی « لا اعتبار بالقرطاس » را یاد می‌آورد با این ترتیب بطوریکه خلاصه میشود با دو جبهه مخالف هم روبرو میشویم :

۱ - انکار و تکذیب موافق اصل (عدم صحت) ۲ - دعوی جعل مخالف اصل (عدم صحت)

ممکن است اینطور استدلال شود که در دعوی جعل علت تکلیف اثبات برعهده مدعی جعل از جهت مخالفت یا موافقت آن با اصل (عدم صحت) یا صحت نیست بلکه از این جهت است که در دعوی جعل اظهارکننده آن مدعی شناخته شدن سند است و برابر تکلیف قاعده عمومی (البینه علی المدعی والیمین علی من انکر) اثبات ساخته شدن سند برعهده مدعی آن خواهد بود .

این بیان در ظاهر خیلی آراسته ولی در باطن مغلطه ای بیش نیست زیرا همین قاعده که در آن بینه برعهده مدعی واگذار شده از همان اولی انتزاع و تکلیف مدعی باتیان بینه از آنجهت است که خلاف اصل را ادعا مینماید در اینصورت اگر مدعی ساخته شدن سند است اگر خلاف اصل را مدعی باشد در واقع ساخته نشدن سند را باید اصل قبول کنیم که ادعای جعل خلاف او باشد حکم بساخته نشدن سند در حقیقت حکم بصحت سند است و چنانکه گفتیم اصل در اسناد عدم صحت باید باشد که در اینصورت هم اصل صحت و هم اصل عدم صحت که خصومت این دوآشتی پذیر نبوده‌اند و با هم متناقض میباشند در یک موضوع جمع شده و چون جمع متناقضین محال است حتمی است که حکم (ساخته شدن سند) بصورت اثبات در معنی نفی است و عبارت دیگر در موقع حکم بساخته شدن سند حکم بعدم صحت سند نموده‌ایم و این حکم بعدم صحت همان اصل (عدم صحت) است و این همان معنی منفی است که از صورت اثبات بوجود رسیده و با فطرت ناشناس در لباس آشنا در آمده است از اینجهت است که استدلال بالا را نمیتوان اعتباری قائل بود - حالا اگر قدری حوصله بخرج داده و اجازه دهید که مسائل بیشتر از نزدیک و دقیقتر تجزیه و تحلیل گردد روشن تر شده و تباین و فرقی که در ظاهر بین دعوی جعل و انکار و تکذیب وجود دارد و فاصله ای که بین این دو موضوع در بدایت امر به نظر میرسد از بین خواهد رفت و خواهیم دید انکار و تکذیب عبارت آخری جعل و جعل تعبیر دیگری از انکار و تکذیب میباشد از اینترکه:

۱) فرض میکنیم در مقابل دعوی خواهان خواننده با نکار و تکذیب سند مدرک دعوی متوسل میشود یعنی میگوید « این سند ابرازی که امضاء یا نوشته آن بمن منتسب است از من نیست (عبارت انکار) یا نوشته و امضاء این سند ابرازی را من تکذیب میکنم (تکذیب) در هر صورت هر دو جمله که اولی انکار و دومی تکذیب است وقتی که گفته میشود

### موقفیت دعوی جعل از نظر قوانین موضوعه

« این امضاء از من نیست » یعنی « من امضاء نکرده ام » یعنی این امضاء زیر این سند را بنام من ساخته اند . « حالا خواهید گفت که گوینده اظهار ساختن را علناً بیان نکرده البته من هم قبول دارم ولی باید تصدیق کرد که چه علنی و آشکار و چه ضمنی و پنهان یا بکنایه در هر صورت معنی انکار امضاء این است که امضاء از من نیست و تئیکه از من نیست آنرا بنام من ساخته اند زیرا بین اظهار امضاء از من نیست و ساختن امضاء فاصله ای وجود دارد تا معنی دیگری را دربرگیرد بمحض اظهار امضاء از من نیست اظهار ساختن امضاء جای او را خواهد گرفت .

بنا بر مراتب مسلم گردید که بین انکار سند و دعوی جعل که در بدایت امر بینونت عجیبی بنظر می آمد غیر از تفاوت صوری حقیقتاً و واقعاً فرقی نیست و هر دو حاکی از این است که سند بر علیه منکر و مدعی جعل ساخته شده است . چون اصل عدم صحت در دادرسیها مناط است بنابراین هم منکر و هم مدعی جعل بیاینکه میکنند موافق اصل است پس در هر دو صورت اثبات باید بمعهد خواهدان باشد نه مدعی جعل .

بطوریکه گفتیم در انکار و تکذیب مقنن این اصل دادرسی را محفوظ داشته فقط در دعوی جعل است که اثبات را بمعهد مدعی جعل قرار داده است و در این دستور مثل اینکه مقنن گول ظاهر کلام مدعی جعل را خورده باشد که از نظر مدعی بودن برخلاف اصل است در صورتیکه در باطن بطوریکه گفتیم موافق اصل است ولی هیچکس متوجه این مطلب نگردیده که اطلاق دعوی باظهار جعل بمنظور تعریفی که از دعوی شده صحیح نیست زیرا آنطوریکه تشریح گردیده این دعوی خلاف اصل نبوده و موافق اصل میباشد و در این معنی با انکار و تکذیب فرقی ندارند . ممکن است گفته شود که ما اصل را در مورد دعوی جعل بد تعبیر کرده ایم و اصل در این مورد این است که هر سندی که ابراز میشود محکوم بصحت است محکوم بر این است که آنرا نساخته اند و ساخته شدن امر اثباتی است . این تعبیر را وقتی میتوان محلی از اعراب قائل شد در صورتیکه خود سند مورد قبول طرف بوده و فقط در قسمتی از آن دعوی الحاق یا تراشیدگی یا تراشیدگی بعمل آید - البته در این مورد مثل این است که صحت تنظیم سند چون مورد تردید نبوده الحاق یا تراشیدگی یا تراشیدگی از طرف مدعی آن باید باثبات برسد - طبیعی است که این مورد خاصی است و برای مورد خاص قاعده کلی بهم نمی خورد زیرا مورد استثنائی است - در واقع عبارت مورد خاص و استثنائی هم که در اینجا گفته میشود از ناچاری است زیرا با فرض قبول صحت سند از ناحیه خواننده یا کسی که بر علیه او ابراز شده است اعتراف طرف باینمطلب است که اصل عدم صحت را بهم زده است - والا اصل این است که کسی بر علیه خود سندی را که موجب اشتغال ذمه باشد امضاء نکرده است و خود اصل عدم اشتغال ذمه که اصل برائت نامیده شده مؤید این نظریه است .